بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 28**

۱۳/ ۰۸/ ۸۸ موضوع له اسمای اجناس - قالب های مفهومی اسم جنس

**مطلق ومقید (موضوع له اسمای اجناس)**

در مورد موضوع له اسمای اجناس عرض کردیم که موضوع له آنها ذات لابشرط قسمی است که در ضمن دو اعتبار دیگر هم هست و از جهت این هم که در چه قالب مفهومی قرار بگیرد، لابشرط است و با قرار گرفتن در یکی از این قالب ها تعین پیدا می کند.

**توضیحی درباره قالب های مفهومی اسم جنس**

در برخی از این قالب ها، اسم جنس از یک فرد حکایت می کند؛ مانند جاء انسان و جئنی بانسان که منطبق علیه در هر دو یک فرد است، حال چه تعین خارجی داشته باشد و چه نداشته باشد. در این گونه موارد انحلالی محقق نمی شود و قضیه، قضیه واحده است.

ولی گاهی اسم جنس از افراد عدیده حکایت می کند؛ مانند الانسان جائز الخطا. گاهی مبهم و مهمل است از جهت حکایت از یک فرد یا حکایت از افراد عدیده و متکلم در مقام بیان این نیست که بعض مراد است یا کل. خود این قالب اقسامی دارد؛ گاهی نمی دانیم که یک فرد اراده شده یا متعدد و گاه می دانیم که متعدد اراده شده است، ولی نمی دانیم که کل اراده شده است یا خیر. فرض کنید جایی که می گوییم الانسان یجب علیه الحج، در اینجا می دانیم که موضوع وجوب فقط یک نفر نیست، ولی نمی دانیم افرادی که حج بر آنها واجب است، چه کسانی هستند. این عبارت از این جهت در مقام بیان نیست و ابهام دارد.

قالبی که از یک فرد حکایت می کند ( جئنی بانسان ) هم دو قسم است؛ گاهی مراد هر انسانی است و گاهی شرایطی دارد که از جهت آنها متکلم در مقام بیان نبوده است که انسان آورده شده، چه خصوصیتی باید داشته باشد. این که همه افراد مراد است یا بعض آنها، اعتباری است در عرض اعتبار این که به همه اشاره دارد یا بعض افراد؛ مثلا در جایی که می دانیم به نحو بدلی اراده شده است، گاهی حوزه بدلیت، همه افراد است و گاهی در یک محدوده مشخص که متکلم در مقام بیان شرایط آن نبوده است. این که قضیه یا مهمله است یا عامه، هم در جایی است که مفهوم به نحو انحلالی باشد و هم در جایی است که به نحو انحلالی نباشد.

گاهی حکایت از یک فرد می کند، گاهی از کثیرین و گاهی کیفیت حکایت معلوم نیست. در جایی که حکایت از یک فرد می کند، خلاصه مفهوم موضوع له اسم جنس با قرار گرفتن در قالب های

مفهومی، معانی مختلف می یابد. جایی هم که مفهوم به شکل انحلالی باشد بر دو قسم است، که گاهی همه افراد مراد است و گاهی بعضی از آنها؛ مثلا در مثال وجوب حج با فرض متعدد بودن افراد واجب الحج، ممکن است معلوم نباشد مراد کل است یا بعض بیش از یک نفر.

غرض این که اطوار مختلفی که در این چند جلسه مطرح کردیم، همه در عرض هم نیستند و قسیم هم باشند. آنچه که اشاره به یک شیء می کند، خود بر دو قسم است: عام بدلی یا مهمل. آنچه به نحو انحلالی استغراقی است، بر دو قسم است: عام استغراقی و مهمل. طور دیگری هم هست که اصل انحلالی بودن یا نبودن مفهوم هم روشن نیست، قضیه از این جهت هم مهمله است.

**کلام مرحوم آقای حائری در مبانی الاحکام**

مرحوم آقای حائری در حاشیه مبانی الاحکام به عنوان مقدمه بحث موضوع له اسم جنس، به شرح اصطلاحاتی پرداخته اند که نقل آنها مفید است؛ اصطلاحات مطلق، مقید، مجمل و مشخص. در مورد مطلق فرموده اند که مطلق امری است که دال بر شیوع و سریان است؛ چه به نحو عموم بدلی و چه به نحو استغراقی و دلالتش به وضع نباشد، بلکه به مقدمات حکمت باشد. مفاد مطلق با مفاد عام یکی است و تفاوت صرفا در منشا دلالت بر سریان است.

مقید امری است که قید دارد. مجمل لفظی است که معلوم نیست مفاد آن چیست؟ اجمال گاهی به خاطر این است که معنای واژه روشن نیست؛ مانند الفاظی که مشترک لفظی هستند.

گاهی اجمال در یک قید است و گاهی در مجموع مرکب مانند الانسان العالم که نمی دانیم مراد عالم دینی است یا مطلق عالم. اجمالی که اینجا مطرح است، از جهت سعه و ضیق مفهوم است. سایر اقسام اجمال، در بحث مطلق و مقید مطرح نیست.

مبهم در جایی به کار می رود که متکلم در مقام بیان اصل تشریع است نه در مقام بیان جزییات؛ مثل این که متکلم بگوید نماز واجب است.

مشخص در جایی به کار می رود که لام عهد، مراد از مدخول آن را مشخص می کند؛ مانند النبی در " ِانَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً[[1]](#footnote-1) " یا الرسول در " کَما أَرْسَلْنا إِلی‏ فِرْعَوْنَ رَسُولاً فَعَصی‏ فِرْعَوْنُ الرَّسُول[[2]](#footnote-2)‏".

نکته ای که در کلام ایشان زائد بر عرض ما وجود دارد این است که ممکن است اسم جنس معروض ادوات عهد قرار بگیرد. یعنی با اضافه کردن یک دال، مفهوم آن مشخص شود و تعین خارجی پیدا کند

که این خود یک قالب مفهومی است. مفاد اسم جنس به گونه ای است که قابلیت تشخص پیدا کردن را هم دارد همان گونه که در قالب های پیش گفته بیان کردیم که قابلیت دلالت بر وحدت را دارد. مفاد اسم جنس مانند ماده خامی است که هر کدام از این حالت ها را به خود می گیرد.

**بررسی کلام مبانی الاحکام**

در مورد تعاریفی که ایشان ارائه کرده اند. در مورد واژه مطلق، باید گفت که مطلق دارای اصطلاحاتی است. یکی از اینها همین است که ایشان ذکر کرده است. در اصطلاح دیگر مطلق به مفهومی می گویند که قید نداشته باشد؛ حال چه دال بر عموم و شمول باشد یا نباشد یا حتی در جایی که مطلق بودن دلیل، سبب انصراف به مورد خاصی می شود و گفته می شود که اطلاق الدلیل ینصرف الی الفرد الخاص. در این اصطلاح به این که عدم القید چه چیزی را افاده می کند، نظارتی وجود ندارد، در مقابل معنای اول که در آن مراد از مطلق لفظی است که از جهتی غیر از وضع بر شمول دلالت کند، کما این که گاهی مفاد اطلاق مقامی شمول است و گاهی مفادش یک معنای خاص است. به هر حال اصطلاح مطلق منحصر نیست در تعریفی که ایشان ذکر کرده اند.

خلاصه این که مطلق گاهی وصف لفظ است به اعتبار دلالت بر شمول و استیعاب و گاهی وصف لفظ است به اعتبار این که قیدی همراهش نیست؛ اما این که بر چه چیزی دلالت می کند، به تفاوت مقامات تفاوت می کند. گاهی هم مطلق را وصف حکم قرار می دهند به این معنا که این حکم شامل همه مصادیق می شود که به معنای اول نزدیک است.

نکته دوم این که فرق مبهم یا مهمل با مجمل، در این است که اهمال ممکن است در مقام ثبوت باشد (یعنی متکلم اصلا تصور معنای معینی را هم نکرده باشد)، ولی مجمل در جایی است که متکلم واقعا مطلبی مشخص را اراده کرده است ، ولی لفظی که به کار رفته است به هر دلیلی وافی به مراد نیست یا این که قرائن محفوفه به دست ما نرسیده یا این که اشتراک بعد از تخاطب و در عصر بعد حاصل شود که در نتیجه در مقام اثبات مدلول و مراد، نامتعین می شود.

قسم دیگری هم از مجمل داریم که متکلم از اول می خواهد به شکل مجمل، کلام خود را ارائه کند. قسم اول اجمال عارضی است و قسم اخیر، اجمال مقصود متکلم است. مثلا فرض کنید متکلم می گوید جئنی بعین و از اول نمی خواهد معنای آن را مشخص کند. در مثال الانسان یجب علیه الحج، اگر الف و لام را الف و لام جنس بگیریم، ولی مقصود متکلم اصل ایجاب حج باشد، قضیه مهمله می شود، ولی اگر لام مردد بین عهد و استغراق باشد، در اینجا لفظ اجمال دارد و ممکن است عمدا هم این گونه استعمال شده باشد. در مقام معماگویی و بیان رمز، همین گونه است که تعمد به اجمال وجود دارد.

گاهی حتی معنایی را اساسا در ذهن مشخص نکرده باشد. در روایتی وارد شده است که از امام صادق علیه السلام تعبیر به ابو موسی شده است که پیداست تعمد در رمزگویی وجود داشته است[[3]](#footnote-3). البته تعمد به اجمال در متون روایی ما کمتر یافت می شود.

اجمال وصف لفظ مودی معناست که آیا معنا را می رساند یا خیر که در نتیجه یک وصف اثباتی است، تصور اهمال هم در مقام اثبات روشن است، اما آیا اهمال ثبوتی ممکن است؟ به نظر می رسد که مانعی از امکان آن نیست. مثلا جایی که اصل وجوب حج برای یک مقنن، روشن باشد، ولی جزییات آن هنوز تحدید کامل نشده باشد. قوانینی که در مجالس قانون گذاری تصویب می شوند همه به همین شکل است که اول کلیات تصویب می شود و بعد در مورد تبصره ها بحث می کنند. مثلا اصل مالیات را تقنین می کنند و بعد این که به چه کسی تعلق می گیرد را بررسی می کند. در مورد شارع جعل به معنای محط محبوبیت و مبغوضیت باشد، در این صورت اجمال در مقام ثبوت ممکن نیست، ولی در حکم به معنای اعتبار و انشا این قسم هم تصویر دارد. در عرف اهمال ثبوتی فراوان یافت می شود. مثلا در جایی که افراد نذر می کنند، بسیاری از حالات را تصور نکرده اند؛ یعنی نه تنها بالفعل تصوری ندارند ، بلکه حتی در ارتکاز خود هم تصوری نسبت به برخی موارد ندارند ( همان گونه که در مثال جاریه که در جلسات پیشین به آن اشاره شد، فرد نسبت به مورد نذر خود یک ارتکاز حداقلی داشته است ).

خلاصه این که اهمال در مقام ثبوت هم معنا دارد و مانعی از تحقق ثبوتی آن نیست.

1. 1. احزاب، 56 [↑](#footnote-ref-1)
2. 2. مزمل 15 و 16 [↑](#footnote-ref-2)
3. 1.عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَعْطَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَبِي أَلْفاً وَ سَبْعَمِائَةِ دِينَارٍ فَقَالَ لَهُ اتَّجِرْ بِهَا ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ لِي رَغْبَةٌ فِي رِبْحِهَا وَ إِنْ كَانَ الرِّبْحُ مَرْغُوباً فِيهِ وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَرَانِيَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مُتَعَرِّضاً لِفَوَائِدِهِ قَالَ فَرَبِحْتُ لَهُ فِيهَا مِائَةَ دِينَارٍ ثُمَّ لَقِيتُهُ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ رَبِحْتُ لَكَ فِيهَا مِائَةَ دِينَارٍ قَالَ فَفَرِحَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بِذَلِكَ فَرَحاً شَدِيداً فَقَالَ لِي أَثْبِتْهَا فِي رَأْسِ مَالِي قَالَ فَمَاتَ أَبِي وَ الْمَالُ عِنْدَهُ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَكَتَبَ عَافَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ إِنَّ لِي عِنْدَ أَبِي مُحَمَّدٍ أَلْفاً وَ ثَمَانَمِائَةِ دِينَارٍ أَعْطَيْتُهُ يَتَّجِرُ بِهَا فَادْفَعْهَا إِلَى عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ فَنَظَرْتُ فِي كِتَابِ أَبِي فَإِذاً فِيهِ لِأَبِي مُوسَى عِنْدِي أَلْفٌ وَ سَبْعُمِائَةِ دِينَارٍ وَ اتُّجِرَ لَهُ فِيهَا مِائَةُ دِينَارٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ وَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ يَعْرِفَانِه ِ(الكافي ج : 5 ص : 76). [↑](#footnote-ref-3)